

صفات پروردگار در آئینه افکار شیخ الاسلام انصاری

(با تمرکز بر رساله الاربعون فی دلائل التوحید)

نگارنده: پوهاند فضل الرحمن فقیهی^۱

چکیده

شناخت پروردگار و صفات وی یکی از مهم‌ترین مباحث کلامی—عرفانی است که هم در آثار عرفانی و هم در آثار دینی بدان پرداخته شده است. خواجه عبدالله انصاری از اندیشه‌مندان عارفی است که در این حوزه، صاحب‌نظر بوده و دیدگاه‌های ویژه و ارزشمند دارد. دیدگاه‌های عقیده‌تی شیخ الاسلام انصاری که سخت نصوص گرایانه است، باعث شده تا از جانب برخی نحله‌های فکری، متهم به اندیشه تجسیم شود؛ اما وی از چنین اتهام‌هایی تبراً می‌جسته است. این اندیشه‌ها بیشتر در رساله «الاربعون فی دلائل التوحید» برجسته شده است. دریافت شاخصه‌های عقیده‌تی شیخ الاسلام انصاری در باب صفات پروردگار، که بیشتر تمرکز بر رساله «الاربعون» دارد، در شناخت عرفان خواجه اثرمند است. این مقاله با تحلیل دیدگاه‌های پیر هرات برآن است که دیدگاه‌های عقیده‌تی وی در باب صفات حق را برای اهل مطالعه برجسته سازد و بیان دارد که اندیشه‌های وی در این مورد، دارای چه ویژگی‌هایی است و چه تفاوت‌هایی با افکار دیگران داشته است.

واژه‌گان کلیدی: انصاری، الاربعون، صفات پروردگار، تأویل و

نصوص گرای.

^۱ استاد پوهنئی ادبیات و علوم بشری پوهنتون هرات

مقدمه

عقیده، زیربنای اعمال است و همه تفکرات افراد را سامان‌دهی می‌نماید. شناخت و معرفت صفات پروردگار یکی از مباحث مهم و ارزش‌مند در عرفان اسلامی است. این مبحث همواره در آثار ادبی - عرفانی حضور گسترده و پُررنگ دارد. از موارد اختلافی میان شریعت‌مدارانِ نصوص‌گرا و کلامیانِ عقل‌گرا در دوره حیات شیخ‌الاسلام انصاری، موضوع صفات باری تعالی بوده است. هم‌چنان‌که این مبحث، همیشه در قرن‌های بعد هم تا امروز، مورد مناظره و بحث قرار داشته است.

شیخ‌الاسلام انصاری در باب صفات باری تعالی اعتنای فراوان داشته و در این زمینه نظریه‌پردازی‌های ارزش‌مندی را ارائه کرده است. تألیفاتش مثل «ذم الکلام و اهله»، «الفاروق فی الصفات» و «الاربعون فی دلائل التوحید» بیان‌گر توجه او به مسائل عقیده‌تی می‌باشند و محتوای آن‌ها می‌نمایانند که وی در این حوزه، صراحت لهجه داشته و بر هیچ‌کسی مدارا نمی‌کرده است.

شناخت دیدگاه‌های شیخ‌الاسلام انصاری در مورد صفات پروردگار، ما را به ویژه‌گی‌های عرفان وی آشنا می‌سازد؛ چه عقیده زیربنای تفکرات و اعمال هر شخص است و بدون فهم افکار عقیده‌تی کسی، نمی‌توان در مورد سایر اندیشه‌های وی ابراز نظرهای درست و قضاوت منصفانه داشت.

دیدگاه‌های شیخ‌الاسلام انصاری در مورد صفات پروردگار به‌گونه مفصل در حوزه جغرافیایی ما آن هم به زبان فارسی مورد پژوهش و تحقیق قرار نگرفته است. در آثاری که در مورد افکار و آثار شیخ‌الاسلام سخن رفته به این مورد، تمرکز نشده است. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه و امام ابن قیم الجوزیه از کسانی‌اند که به دیدگاه‌های شیخ‌الاسلام انصاری در باب صفات حق تعالی در آثار شان سخن زده‌اند؛ اما همه آثار شان به زبان عربی است و به شکل پراکنده در این مورد صحبت شده است.

در این تحقیق کتاب‌خانه‌یی، که به شیوه کیفی و تحلیلی انجام شده است، هدف آن است که نگاه شیخ‌الاسلام انصاری به صفات پروردگار تبیین شود، نوع و شیوه استدلال وی در این باب، برجسته گردد و دیدگاه‌های عقیده‌تی وی در میزان افکار متقدمان و متأخران برسنجیده شود. لذا این مقاله به این پرسش‌ها پاسخ خواهد داد که خواجه انصار در شناخت صفات حق چه روشی را در پیش داشته است؟ او در برابر عقل‌گرایان تأویل‌گرا چه موضع‌گیری‌هایی داشته است؟ دیدگاه‌های عقیده‌تی شیخ‌الاسلام انصاری در نگاه دیگران، چه‌گونه بوده و نصوصی که وی بدان‌ها استدلال جُسته تا چه حدی مستند بوده و از قوت برخوردار می‌باشد؟

این مقاله به آن مسائل عقیده‌تی پرداخته که شیخ الاسلام انصاری با سایر اهل علم و معرفت، دیدگاه‌های متفاوت داشته است؛ از قبیل استوا بر عرش، دیدار الله متعال، علو و فوقیت و سایر صفاتی که شماری از اهل علم به تأویل آن‌ها پرداخته‌اند.

خواجۀ انصار و الاربعون

نوشته‌ها و آثاری که از شیخ الاسلام انصاری باقی مانده‌اند، می‌رسانند که وی بیش‌تر از هر چیز به عقیده و اندیشه ارزش می‌داده است. لذا وی مهم‌ترین اثر خویش، *الاربعون فی دلائل التوحید* را در این باب نوشته است. این کتاب در سی و نه باب ترتیب یافته و چهل حدیث را در بر گرفته است. باب اول آن دربارهٔ وجوب نیت صادق و اخلاص در عمل است و باب آخر آن در مورد ردّ روش کسانی است که دربارهٔ ذات الله متعال مجادله می‌کنند. محتوای کتاب، احادیثی است هم‌راه با سلسلهٔ اسناد و روایانی که آن‌ها را نقل کرده‌اند؛ اما این احادیث، همه در باب صفات پروردگار و تأکید بر آموزش و عدم کتمان آن‌ها می‌باشند. این اثر، آیینۀ تمام‌نمایی از اندیشه‌های عقیده‌تی شیخ الاسلام انصاری است که افکار عرفانی وی بر مبنای همین عقاید پایه‌ریزی شده‌اند.

استوای حقیقی بر عرش

از مسائل بحث‌برانگیز، میان اهل علم و تحقیق، موضوع استوا بر عرش است، که به‌عنوان یکی از صفات پروردگار مطرح بوده است. این موضوع در آیات کلام الهی و سنت نبوی به شکل صریح وجود دارد؛ اما عده‌یی به تأویل آن پرداختند؛ اما متقدمان صدر اول اسلام، به حقیقت بلاکیف آن قایل بوده‌اند.

خواجۀ عبدالله انصاری، مطابق سلف صالح، قایل است که الله متعال، به‌طور حقیقی بر عرش استوا دارد. وی در *الاربعون*، تحت عنوان «باب الدلیل علی أنه عزَّ وَّجَلَّ عَلَى الْعَرْشِ» حدیثی را از ابی‌هریره، رضی الله عنه، از پیامبر، صلی الله علیه و سلم، چنین روایت کرده‌است:

لَمَّا قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقَ كَتَبَ كِتَابًا فَهُوَ عِنْدَهُ عَلَى عَرْشِهِ / وَفَتَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ،

وجود مخلوقات را حکم نمود، نامه‌یی را نوشت؛ آن نامه در نزدش بر عرش اوست [با

این محتوا] که: رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است (۱۴۰۴: ۱۲).

حدیث مذکور را امام بخاری در صحیحش (۱۴۲۲: حدیث ۳۱۹۴) با عین سند و متن، روایت کرده است؛ بدین‌گونه شیخ الاسلام انصاری به استوای الله متعال بر عرش به‌گونه حقیقی قایل است. امامان سلف از جمله امام ابوحنیفه، رحمه الله، نیز به همین‌گونه عقیده

داشته‌اند. از وی روایت شده که گفته است: «هر که بگوید که من نمی‌دانم که پروردگارم در آسمان است یا در زمین، کافر شده است. هم‌چنان است کسی که بگوید، او بر عرش است؛ اما نمی‌دانم که عرش در آسمان است یا در زمین» (۱۴۰۴: ۱۳۵). این سخن امام بدان سبب بوده که وی به استوای الله بر عرش عقیده داشته که مستلزم ثبوت صفت علو برای الله متعال است. از امام مالک نیز روایت شده که چون از وی در این مورد سؤال شد، گفت: «استوا معلوم است، کیفیت مجهول است، ایمان به آن واجب است و سؤال از کیفیت آن بدعت است» (ذهبی؛ ۱۴۲۴: ۱، ۱۸۹). شخصیت‌های دیگری، چون امام احمد بن حنبل، سفیان ثوری، داوود بن علی اصفهانی و دیگران نیز به صفت استوا بر عرش به گونه حقیقی، اما بلاکیف، اعتقاد داشتند (شهرستانی؛ ۱ / ۹۳). استوا بر عرش در نصوص شرعی قرآن و سنت صحیح نبوی آمده است. سلف امت اسلامی بدان بلاکیف عقیده داشته‌اند؛ اما تعدادی از متأخران به تأویل آن پرداختند.

صفت علُو یا بر آسمان بودن پروردگار

شیخ الاسلام انصاری با تکیه به نصوص شرعی، صفت علُو و بلندی بر هر چیزی را برای خداوند متعال ثابت می‌داند. او در اثرش / الاربعون، تحت عنوان «باب الدلیل علی أنه تعالی فی السماء» این عقیده‌اش را بیان داشته و به حدیثی استدلال جسته است که آن را عکرمه از ابن عباس چنین روایت کرده است:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ جَارِيَةٌ أَعْجَمِيَّةٌ سَوْدَاءُ فَقَالَ عَلَيَّ رَقَبَةٌ فَهَلْ تَجْزِيءُ هَذِهِ عَنِّي فَقَالَ أَيْنَ اللَّهُ فَأَشَارَتْ بِيَدِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ مَنْ أَنَا فَقَالَتْ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَعْتَقَهَا فَإِنَّهَا مُؤَمَّنَةٌ / شخصی به نزد پیامبر، صلی الله علیه و سلم، آمد؛ درحالی که کنیزی عجمی و سیاه‌پوستی با وی بود. آن گاه گفت، که بر ذمه من [آزادسازی] برده‌یی لازم است، آیا همین برده کفایت می‌کند؟ [پیامبر، صلی الله علیه و سلم، به گونه آزمایش از آن کنیز سؤال کرده] فرمودند: خدا کجاست؟ او به دست خود به سوی آسمان اشاره کرد. سپس فرمودند: من کیستم؟ وی گفت: شما رسول خدا هستید؟ فرمودند: او را آزاد کن؛ زیرا که مؤمن است (۱۴۰۴: حدیث ۱۱).

بدین طریق، شیخ الاسلام انصاری، به علُو و بر آسمان بودن الله متعال، باور دارد و به مدلول ظاهری بدون تأویل نصوص شرعی، اذعان می‌نماید. متقدمان امت اسلامی در مورد صفت علُو و فوقیت، اتفاق داشته‌اند؛ چنان که ابومطیع بلخی اثبات علُو و فوقیت برای الله متعال را از امام ابوحنیفه، رحمه الله، روایت کرده است (اذرعی؛ ۱۴۱۸: ۱۹۵)؛ اما تعدادی از

متأخران، نصوصی را که به این امر دلالت دارد، توجیه و تأویل کردند و از این امر تا حدی دوری جستند (همان جا).

این عقیده شیخ الاسلام، درست همان باور همه اهل حدیث و بیش تر متقدمان است؛ چنان که ابن خزیمه نیشابوری در اثرش «کتاب التوحید واثبات صفات الرب عز وجل» (۱۴۱۴: ۲۳۱) بر این امر تصریح کرده که «پروردگار ما فوق عرش خود و فوق هر چیزی است». وی به آیات قرآن کریم و از جمله به آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: ۵) استدلال جستاده است.

صفت قدم به معنای پای

شیخ الاسلام انصاری، نخست به منظور اثبات صفت قدم برای الله متعال، عنوان «باب إِبْتِاتِ الْقَدَمِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» را در کتاب /الرَّبعون باز کرده است. او به روایت حدیثی از انس، رضی الله عنه، پرداخته که رسول الله، صلی الله علیه و سلم، فرمودند:

يَلْقَى فِي النَّارِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ حَتَّى يُدْلِيَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِيهَا قَدَمَهُ فَنَقُولُ قَطُّ قَطُّ / در

آتش انداخته می شوند و آتش می گوید که آیا زیاده تر از این هم هست؟ تا اینکه پروردگار

عالمیان در آن قدم خویش را می نهد؛ آن گاه آتش می گوید که مرا بس است مرا بس است

(۱۴۰۴: حدیث ۲۸).

این حدیث را امام بخاری در صحیح خویش (۱۴۲۲: حدیث ۴۸۴۸) و نیز دیگر اهل حدیث روایت کرده اند. خواجه عبدالله انصاری در پی اثبات این بوده که مراد از «قدم» در این حدیث و روایات همانند آن، عبارت از «رجل / پای» به طور حقیقی و بلاکیف می باشد و تأویل یا معنای مجازی در کار نیست و نباید دست به تأویل زده شود. به همین دلیل بوده که وی بعد از نقل این روایت، باب دیگری را تحت عنوان «باب الدلیل عَلَى أَنَّ الْقَدَمَ هِيَ الرَّجْلُ» آورده و حدیثی را بدین گونه روایت کرده که دلالت دارد؛ بر این که معنای قدم، همان «رجل / پای» است. وی در تحت این باب می گوید که از همام بن منبه از ابی هریره، از پیامبر، صلی الله علیه و سلم، همین حدیث روایت شده و در آن فرمودند: «حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِجْلَهُ فِيهَا فَنَقُولُ قَطُّ قَطُّ / تا الله عز وجل، پای خویش را در آن می نهد و او می گوید که بس است، بست است» (انصاری: ۱۴۰۴: ۲۹). این حدیث با همین لفظ و عبارت در کتاب التوحید ابن خزیمه (۱۴۱۴: ۱، ۲۰۷) و مسند ابویعلی (۱۴۰۴: حدیث ۳۱۴۰) روایت شده است. بدین طریق، خواجه عبدالله انصاری، از این نصوص بدون تأویل، تعبیر ظاهری دارد و از هرگونه تأویل پرهیز کرده است.

اثبات هروله (دویدن) برای پروردگار

لفظ «هروله» در حدیث نبوی آمده و به الله متعال نسبت داده شده است. دانش‌مندان علم‌اللغه واژه «هَرُولَةٌ» را به «مَشْيُ سَرِيعٍ / تیزراه رفتن» (ابواسحاق؛ ۱۴۰۵: ۲ / ۶۸۳) معنا کرده‌اند. هم‌چنان این واژه را به معنای راه‌پیمودن، میان رفتار عادی و دویدن، معنا نموده‌اند (ازهری؛ ۲۰۰۱: ۶ / ۱۴۶). برخی از شارحان حدیث نبوی، این کلمه را هم‌راه با تأویل معنا کرده‌اند. ابن بطلال شارح صحیح البخاری (۱۴۲۳: ۱۰، ۴۲۹) گفته است که «أَتَيْتُهُ هَرُولَةً؛ یعنی که پاداش من به سرعت نزدش می‌آید»؛ امام نووی در شرح صحیح مسلم (۱۳۹۲: ۳، ۱۷) گفته است که «أَتَيْتُهُ هَرُولَةً؛ یعنی رحمت خویش را بر او فرو می‌ریزانم و با رحمت خود بر او سبقت می‌جویم و او را به رفتن زیاد، جهت وصول به مقصود نیازمند نمی‌گردانم».

شیخ‌الاسلام انصاری، از حدیث نبوی در این باب، معنای حقیقی را مراد دانسته و از چنین تأویلاتی دوری جسته است. وی بابی را تحت عنوان «بابُ الْهَرُولَةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۱۴۰۴: ۷۹) گشوده است. در این باب به روایت حدیث قدسی به روایت ابی‌هریره از پیام‌بر، صلی الله علیه و سلم، پرداخته که در آن لفظ «هروله» بر الله متعال اطلاق شده است. در این حدیث آمده است:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا دَعَانِي أَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شِبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا وَإِنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَإِنْ جَاءَنِي يَمْسِي أَتَيْتُهُ هَرُولَةً / الله فرموده است: من در نزد گمانی هستم که بنده‌ام به من دارد و من با او هستم، وقتی مرا دعا کند. اگر به من یک شبر [یک وجب] نزدیکی جوید، من به او یک گز نزدیک می‌شوم؛ اگر به من یک گز نزدیکی جوید، من به اندازه طول هر دو دست به او نزدیک می‌شوم و اگر به جانب من عادی بیاید، من به سویش به سرعت می‌آیم (همان: حدیث ۳۰).

بدین‌طریق، شیخ‌الاسلام انصاری در پی اثبات این صفت برای الله متعال بوده است؛ بدون این‌که در آن تأویلی را انجام دهد و یا از معنای حقیقی آن دوری جوید. او در این باب، با تأویل تأویل‌گرایان، مخالف است و به مدلول ظاهر نصوص باور دارد.

وضع قدم بر کرسی

خواجه عبدالله انصاری گامی در نصوص‌گرایی پیش‌تر می‌گذارد. وی در *الاربعون*، به این عقیده است که الله متعال، قدم خویش را بلاکیف بر کرسی می‌نهد. او در این‌باره، عنوان «باب وَضَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدَمَهُ عَلَى الْكُرْسِيِّ» را گشوده و در تحت آن از ابن عباس روایتی را نقل کرده که می‌گوید:

إِنَّ الْكُرْسِيَّ مَوْضِعُ الْقَدَمَيْنِ وَالْعَرْشُ لَا يَقْدَرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ / هر آینه کرسی جای دو قدم

[الله] است و عرش که هست، اندازه اش را کسی نمی تواند سنجش کند (۱۴۰۴: حدیث ۱۴).

روایت مذکور را ابن خزیمه نیشاپوری در اثرش «التوحید» (۱۴۱۴: ۲۴۸)، ابوالشیخ اصفهانی در «العلامة» (۱۴۰۸: ۴۸۲) و عبدالله بن احمد در «السنه» (۱۴۰۶: ۳۰۱) نیز از ابن عباس روایت نموده اند. هم چنان حاکم (۱۴۱۱: ۲، ۳۰۱) این حدیث را در المستدرک روایت کرده و آن را موافق شرط شیخین دانسته است؛ بدین طریق، شیخ الاسلام انصاری، هم قدم را برای الله متعال ثابت دانسته و هم وضع قدم بر کرسی را بلاکیف برای اوتعالی بدون تأویل و معانی غیرظاهری ثابت می داند.

اثبات حدّ برای الله متعال

آن چه بیش تر اهل علم از آن انکار ورزیده اند، اطلاق حدّ برای پروردگار است. از امام ابوحنیفه، رحمه الله، در فقه اکبر روایت شده که گفته است: «وَلَا حَدَّ لَهُ / برای اوتعالی حدّی نیست» (۱۴۱۹: ۲۶). امام طحاوی نیز در عقیده خود گفته است: «وَتَعَالَى عَنِ الْحُدُودِ / وی از حدود بلندتر است» (۱۴۱۴: ۴۵). در این برابر خواجه عبدالله انصاری، ظاهراً با رأی شان تخلّف ورزیده و در این زمینه تفرّد جُسته است. وی در تحت عنوان «بَابُ اثْبَاتِ الْحَدِّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» به نقل حدیثی به روایت از ابوهریره، رضی الله عنه، پرداخته است که محصول آن ثبوت حدود برای پروردگار را می نماید. حدیث مذکور این است که پیامبر، صلی الله علیه و سلم، در دعای خویش فرمودند:

أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ / تو ظاهر هستی که

فوق تو چیزی نیست و تو باطن هستی که پایین تر از تو چیزی نیست (انصاری؛ ۱۴۱۸:

۱۵).

بدین ترتیب، خواجه عبدالله انصاری، با نصوص گرایبی کاملی که داشته، ظاهراً از اطلاق دو لفظ «فوق» و «دون» به اثبات حدّ برای الله متعال پرداخته است. محمد بن علاءالدین علی بن محمد اذرعی در شرح عقیده طحاوی بر سخن مذکور امام طحاوی درباره نفی و اثبات حدّ برای الله متعال، بحث مفصل و محققانه ای را ارائه داشته است. وی نخست ابراز داشته که «در مورد اطلاق هم چو الفاظ، سه دیدگاه وجود دارد: گروهی آن را نفی می کنند؛ گروهی ثابت می دانند؛ گروهی دیگر که پیرو سلف صالح اند، در زمینه نه مطلق نفی می کنند و نه مطلق اثبات می نمایند؛ بل که در زمینه قایل به تفصیل می باشند؛ یعنی هر صفتی را که ثبوت آن بیان شده باشد، آن را ثابت می دانند و هر صفتی که نفی شده باشد، آن را منفی می دانند»

(اذرعی؛ ۱۴۱۸: ۱۸۹). وی بعد از آن به تفصیل سخن رانده و ابراز داشته که مراد نفی حدّ از جانب امام طحاوی، این است که الله، جلّ جلاله، بلندتر از این است که کسی به حدّ او احاطه نماید و علم داشته باشد، و این سخنی است که همه اهل سنت، بلامنازع بدان قایل اند. این هم معلوم است که حدّ، به معنای این که چیزی از غیر خود جدا و متمایز گردد، نیز اطلاق می شود. با چنین معنایی در اطلاق آن اصلاً بر الله متعال نباید نزاعی بوده باشد؛ چنان که با چنین مفهومی اثبات حدّ از عبدالله بن مبارک نیز روایت شده است (همان: ۱۹۰). بدین طریق، شارح عقیده طحاوی، میان این آرای ظاهراً متفاوت، توافق برقرار می نماید.

اثبات جهات برای الله متعال

بیش تر اهل علم، اطلاق جهات برای او تعالی را نفی کرده اند. امام طحاوی در مجموعه عقیده تی خویش گفته است که «لاتحویه الجهات الست کسائر المبتدعات / جهات شش گانه او را همانند سایر اشیای نوپیدا احتوا نمی کند» (۱۴۱۴: ۴۵)؛ به همین گونه دیگران بر این نظراند که «صانع عالم در هیچ جهتی نیست و جهات شش گانه او را احاطه نمی نماید» (غزنوی؛ ۶۹). تنها در مورد جهت علوّ، تفاوت آرا دیده می شود که شماری آن را هم نفی نموده اند؛ اما سلف صالح بدان قایل بوده اند و عده زیادی از اهل علم از قدیم تا کنون بدان قایل اند؛ به دلیل آن که نصوص شرعی بدان صراحت و دلالت دارند.

شیخ الاسلام انصاری در اثرش «الاربعون» نه تنها به صفت و جهت علوّ برای الله متعال قایل است؛ بل که سایر جهات را نیز برای او تعالی ثابت می داند. استدلال خواجه انصار مثل همیشه در این موضوع نیز بر پایه احادیث نبوی استوار است. او در تحت عنوان «باب إثبات الجهات لله عزّ وجلّ» به روایت حدیثی از پیامبر، صلی الله علیه و سلم، اقدام کرده و تمسک جسته که در آن فرمودند:

إِنَّ الْمُقْسِطِينَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ وَكُلُّنَا يَدِيهِ يَمِينٍ / هر آینه

عدالت پیشه گان [در روز قیامت] بر منابری از نور در جانب راست [خدای] رحمان هستند و

هر دو دست او راست است (انصاری؛ ۱۴۰۴: ۱۶).

بدین گونه شیخ الاسلام انصاری به این حدیث و با لفظ «یمن الرحمن» استدلال جسته که برای الله متعال جهات ثابت است. او به ظاهر نصوص تمسک جسته و منظورش این نبوده تا برای الله متعال، مکان ثابت نماید؛ زیرا اثبات مکان، مستلزم حدوث است که با ازلی بودن و ابدی بودن الله متعال برابر نمی آید.

برخی اهل تحقیق، میان دیدگاه نفی مطلق جهات که از جانب امام طحاوی و دیگران ارائه شده و میان نظریۀ اثبات علو که از نصوص گرایان و پیشینیان اُمت روایت شده، توافق برقرار کردند. بدین طریق که گفته‌اند: در نفی جهات اجمال وجود دارد؛ طوری که اگر مراد از آن، جهات مخلوق باشد، خداوند از چنین جهاتی، منزّه و پاک است که هیچ چیزی از مخلوقاتش بر وی احاطه ندارد؛ اما اگر منظور، جهت علو باشد و این که وی فوق همه مخلوقات است، این سخن حق است و نفی چنین تفکری باطل است. شاید قصد امام طحاوی از نفی جهات، نفی همین جهات مخلوق بوده نه جهت علو؛ زیرا وی صفت استوا بر عرش و علو را ثابت می‌داند (فوزان؛ بی تا: ۸۸).

صفت نزول به آسمان دنیا

شیخ الاسلام انصاری در *الاربعون*، مانند بسیاری از دانش‌مندان دیگر به فرود آمدن خداوند در نیم آخر شب به آسمان دنیا، قایل است. او تحت عنوان «باب إثبات نزوله إلى السماء الدنيا» (۱۴۰۴: ۸۰۱۴) حدیثی را به روایت رفاعه از پیامبر، صلی الله علیه و سلم، روایت کرده که در آن فرمودند:

إِذَا مَضَى سَطْرُ اللَّيْلِ أَوْ قَالَ ثُلُثَاهُ يُنْزِلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَقُولُ لَا أَسْأَلُ عَنْ عِبَادِي غَيْرِي مَنْ ذَا الَّذِي يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيهِ مَنْ ذَا الَّذِي يَدْعُونِي أَسْتَجِيبُ لَهُ مَنْ ذَا الَّذِي يَسْتَغْفِرُنِي أَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَنْفَجِرَ الصُّبْحُ / وقتی جزئی از شب یا فرمودند، سه یکم شب بگذرد، الله عز وجل به آسمان دنیا فرود می‌آید، آن گاه می‌گوید، از بنده گانم از کسی جز خودم نمی‌پرسم. چه کسی از من چیزی می‌خواهد تا برایش عطا کنم؛ چه کسی مرا دعا می‌کند که دعایش را بپذیرم؛ چه کسی از من آمرزش می‌خواهد تا برایش بیامرزم. این تا وقتی ادامه دارد که صبح بدمد (۱۴۰۴: حدیث ۳۱).

حدیث نزول بلاکیف خداوند به آسمان دنیا در آخر شب را با همین لفظ و همین راوی، ابوبکر محمد بن حسین أجری بغدادی در اثرش *الشريعة* (۱۴۲۰: حدیث ۷۰۹) روایت کرده است. همین طور، کتب صحیح (بخاری؛ ۱۴۲۲: حدیث ۱۱۴۵- مسلم: حدیث ۷۵۸) و کتب مسانید، همه با اندک تفاوتی در لفظ، آن را روایت کرده‌اند.

در باب صفت نزول و امثال آن، جمهور علمای امت اسلامی این عقیده را بلاکیف و حقیقی ثابت می‌دانند؛ اما تعداد اندکی به منظور تنزیه پروردگار به تأویل پرداختند (تفتازانی؛ ۱۴۰۱: ۲، ۶۷). شیخ الاسلام انصاری که همیشه با تأویل نصوص، سر ستیز دارد، به نزول بلاکیف قایل است و تأویل را نادرست می‌داند.

پیر هرات و دیدار خداوند

از مسائل قابل بحث در حوزه عقیده، دیدار خداوند متعال است. دیدار پروردگار در دو مقطع قابل بحث است: یکی در دنیا و دیگر در آخرت. هم‌چنان دیدار خداوند در دنیا، در دو مقطع قابل بحث است: یکی برای عموم مردم و دیگر برای پیام‌بر ما، صلی‌الله‌علیه و سلم؛ خواجه انصار در این دو بخش، دیدگاه‌های مشخص خویش را دارد که به تبیین آن پرداخته می‌شود.

دیدار الله در آخرت

مسأله دیدار الله در قیامت، از موضوعاتی است که محل اختلاف بوده است. معتزله عقیده دارند که بنده، در دنیا و در آخرت، خداوند را دیده نمی‌تواند (متولی؛ ۱۹۸۶: ۴۶). برخ گروه‌های دیگر، چون جهمیه و نیز خوارج و امامیه در این باره با معتزله هم‌نظر هستند (اذرعی؛ ۱۴۱۸: ۵۳).

در این برابر، اهل سنت به‌طور کلی، به دیدار خداوند برای بنده‌گان مؤمن، در آخرت، اتفاق دارند (اسماعیلی؛ ۱۴۱۲: ۶۲). امام طحاوی در مجموعه عقیده‌اش گفته که «رؤیت پروردگار برای اهل بهشت، بدون احاطه و درک کیفیت، هم‌چنان که کتاب پروردگار ما بدان سخن زده حق است» (۱۴۱۴: ۴۳). دلیل قاطع اهل سنت، آیات کلام الهی و احادیث نبوی است؛ از جمله، این آیه که الله متعال فرموده است: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ؛ روی‌هایی در آن روز تر و تازه‌اند؛ به‌سوی پروردگار شان نگاه‌کننده‌اند» (القیامه: ۲۲-۲۳).

خواجه انصار نیز در این امر، موافق نظر جمهور اهل سنت است و دیدار الله متعال برای مؤمنان در آخرت را ثابت می‌داند. وی تحت عنوان «باب رُؤْيَةِ الْمُؤْمِنِينَ رَبَّهُمْ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِيَانًا» (۱۴۰۴: ۸۳) حدیثی را برای اثبات دیدار آخروی برای مؤمنان از جریر، رضی‌الله عنه، روایت کرده که گفت:

كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ فَنَظَرُ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبُذْرِ فَقَالَ إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ عِيَانًا كَمَا تَرَوْنَ هَذَا لَا تَصَارُونَ فِي رُؤْيَيْهِ / ما با پیام‌بر، صلی‌الله‌علیه و سلم، در سفر بودیم؛ در این هنگام به سوی ماه در شب بدر [شب پانزدهم ماه] دیدند و بعد فرمودند: هر آینه شما به سوی پروردگار تان به طور حقیقی می‌بینید؛ هم‌چنان که این ماه را می‌بینید؛ در دیدن آن شک نمی‌کنید (همان: حدیث ۳۳).

خواجه انصار، به این مسأله اذعان دارد، که تنها مؤمنان، پروردگار جل‌شأنه را می‌بینند؛ نه کافران. از همین‌رو، در تحت عنوان «باب رُؤْيَيْهِمْ إِيَّاهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْجَنَّةِ» (همان: ۵۸) به نقل

حدیثی از صهیب، رضی الله عنه، پرداخته که درباره این فرموده خداوند: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ» (یونس: ۲۶) فرمودند: «الْحُسْنَى الْجَنَّةُ وَالزِّيَادَةُ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ حسنی، بهشت است و زیادت، عبارت از دیدن به سوی پروردگار عَزَّ وَجَلَّ است» (۱۴۰۴: حدیث ۳۴).
 بدین طریق، شیخ الاسلام انصاری به دیدار الله برای مؤمنان در آخرت، قایل است؛ نه برای کافران. به دلیل آن که فقط مؤمنان به بهشت وارد می شوند و کافران از بهشت، بهره‌ی ندارند.

دیدار الله در دنیا

در مورد دیدار حق تعالی در دنیا، همه پیروان دین اسلام، متفق اند که کسی وی را در دنیا دیده نمی تواند؛ چنان که وقتی موسی علیه السلام از پروردگار متعال خواست تا خود را به وی نشان بدهد و گفت: «رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ / پروردگارم، [خود را] برایم نشان بده که به سویت نگاه کنم» (الاعراف: ۱۴۳)، الله متعال، برایش فرمود که «لَنْ تَرَانِي / هرگز مرا دیده نمی توانی» (همان جا).

تنها در قسمت دیدن پیامبر ما محمد رسول الله، صلی الله علیه و سلم، اختلاف نظر وجود دارد که آیا ایشان پروردگار خویش را در دنیا به چشم خود دیدند یا خیر (اذرعی؛ ۱۴۱۸: ۱۶۲). این اختلاف اُمت، امر تازه‌یی نیست؛ بلکه از دوره صحابه وجود داشته است؛ چنان که قاضی عیاض در اثرش «الشفاء بتعريف حقوق المصطفى» (۱۴۰۷: ۳۷۵) اختلاف صحابه در این مورد را به حد کافی نقل کرده و این اختلاف به گونه طبیعی در طبقات بعدی هم انتقال خورده است.

قاضی عیاض به نقل سه دیدگاه معروف در این زمینه، پرداخته است: یکی انکار دیدار الله از جانب عایشه، رضی الله عنها، مبنی بر عدم دیدن پروردگار از جانب پیامبر، صلی الله علیه وسلم، که در این مورد، عده‌یی از صحابه از جمله ابن مسعود و ابوهریره، رضی الله عنهما، با وی موافق بوده‌اند (همان جا). همین رأی، در حدیث ابی ذر، رضی الله عنه، نیز تأیید شده که وقتی از پیامبر، صلی الله علیه و سلم، پرسید که آیا پروردگار خویش را دیدید؟ فرمودند: «نُورُ أَنِي أَرَاهُ / نوری است چه گونه وی را می دیدم» (مسلم: حدیث ۱۷۸).

دوم، قول ابن عباس، رضی الله عنهما، را که قایل به دیدن به چشم بوده است و در این مورد، تعدادی از صحابه، از جمله ابی ذر و دیگران با وی موافق بوده‌اند (قاضی عیاض؛ ۱۴۰۷: ۳۷۶).

دیدگاه سوم این که عده‌یی قایل به دیدن قلبی از جانب پیامبر، صلی‌الله علیه و سلم، بوده‌اند؛ یعنی که ایشان الله متعال را نه به چشم خویش، بل که به قلب خود دیدند؛ چنان که این هم روایتی از ابن عباس است و کعب، رضی‌الله عنه، و دیگران در این نظر با وی موافق دانسته شده‌اند (همان‌جا).

خواجه عبدالله انصاری در این موضوع، هم‌نوا با رأی ابن عباس، رضی‌الله عنه، است. او در *الاربعون*، تحت عنوان «باب رُؤْيَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ بِعَيْنَيْهِ رُؤْيَةً يَقْظَةً» (انصاری؛ ۱۴۰۴: ۸۱) به اثبات دیدار حق برای پیامبر، صلی‌الله علیه و سلم، پرداخته و بر این نظر است که ایشان در شب معراج، آن هم به دیدن چشم و در حال بیداری، پروردگار شان را دیده‌اند. او در تحت این باب، حدیثی را به روایت امام یحیی بن عمار سجستانی از امام ابن خزیمه با سلسله اسنادی از ابن عباس روایت کرده که در مورد آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» (الاسراء: ۶۰) فرموده است:

«هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ أُسْرَى بِهِ/ این دیدار چشم بوده که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم در شب سفر معراج دیده‌اند» (حدیث: ۳۲).

بعد وی بر مبنای روایت عمر بن حفص، یکی از راویان حدیث، این لفظ را اضافه کرده که «لَيْسَ رُؤْيَا مَنْامٍ دیدار در حال خواب نبوده است» (همان‌جا). تعدادی از اهل حدیث، فقهاء و متکلمان بر مبنای روایت عایشه، رضی‌الله عنها، و روایت ابی‌ذر، رضی‌الله عنه، از دیدار الله متعال در دنیا برای پیامبر، صلی‌الله علیه و سلم، انکار ورزیده و آن را ممنوع شمرده (اذرعی؛ ۱۴۱۸: ۱۶۲)، شیخ الاسلام انصاری مطابق روایتی که از ابن عباس، رضی‌الله عنه، به وی رسیده است، این امر را ثابت دانسته و برخلاف رأی این دانش‌مندان، عقیده داشته است. این دیدگاه شیخ الاسلام، مطابق نظری است که از امام احمد بن حنبل روایت شده که او نیز مطابق ابن عباس، رضی‌الله عنه، به دیدار پیامبر، صلی‌الله علیه و سلم، در دنیا، عقیده داشته است؛ چنان که قاضی عیاض (۱۴۰۷: ۳۸۰) این دیدگاه را از وی نقل کرده است.

اثبات وجه (روی) و صورت (چهره) و عینین (دو چشم)

اثبات صفاتی از قبیل وجه، صورت و عینین (دو چشم) برای الله متعال، از مطالبی است که در کتاب *الاربعون* شیخ الاسلام انصاری آمده است. وی در زیر سه باب جداگانه «إِثْبَاتِ الْوَجْهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۱۴۰۴: ۶۱)، «إِثْبَاتِ الصُّورَةِ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ» (همان: ۶۳)، «إِثْبَاتِ الْعَيْنَيْنِ لَهُ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ» (همان: ۶۴)، به اثبات این صفات پرداخته و برای اثبات عقاید خویش، احادیثی را در تحت این ابواب، روایت کرده که به این امر دلالت دارند. برای اثبات صفت

وجه، حدیثی را با سلسله اسنادش از عبدالله، رضی الله عنه، روایت کرده که رسول الله، صلی الله علیه و سلم، فرمودند:

مَنْ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَقَالَ مَرَّةً مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَتَبَارَكَ اللَّهُ تَلَقَّاهُنَّ مَلَكٌ فَصَمَّ عَلَيْهِنَّ جَنَاحَهُ وَقَالَ مَرَّةً تَلَقَّاهُنَّ فَكَتَبَهُنَّ ثُمَّ صَمَّهُنَّ إِلَى جَنَاحِهِ حَتَّى يُحْيِيَ وَجْهَ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

هر که بسم الله بگوید و یک بار فرمودند که بگوید، سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَتَبَارَكَ اللَّهُ؛ این کلمات را فرشته‌یی می‌گیرد و بال‌هایش را بر آن پیوست می‌نماید. در روایتی فرمودند که آن‌ها را می‌نویسد، بعد از آن به بال‌های خود پیوست می‌سازد، تا این که آن کلمات را به وجه رب العالمین - تبارک و تعالی - تحفه می‌برد (۱۴۰۴: حدیث ۱۷).

این حدیث در کتاب الزهد و الرقائق عبدالله بن مبارک (بی‌تا: حدیث ۱۱۱۷) و کتاب الدعاء محمد بن فضیل بن غزوان بن جریر الضبی (۱۴۱۹: حدیث ۱۰۵) به عین همین اسناد روایت شده است. شیخ الاسلام انصاری برای اثبات صفت صورت، به روایت حدیثی از ابی هریره، رضی الله عنه، پرداخته که پیامبر، صلی الله علیه و سلم، فرمودند: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى صُورَتِهِ طُولُهُ سِتُونَ ذِرَاعًا؛ الله آدم علیه السلام را بر صورتش آفرید؛ طول وی شصت گز بود» (همان: حدیث ۱۸). این حدیث در کتاب‌های زیادی از جمله صحیح البخاری (۱۴۲۲: حدیث ۶۲۲۷) و صحیح مسلم (بی‌تا: حدیث ۲۸۴۱) روایت شده است.

هرچند این حدیث را برخی چنین تأویل کردند که «خداوند آدم را به صورت خود آدم آفرید» (ابن خزیمه؛ ۱۴۱۴: ۹۳)؛ اما روایت دیگری از ابن عمر با چنین تأویل معنایی، درست نمی‌نماید. در آن روایت آمده که پیامبر، صلی الله علیه و سلم، فرمودند: «لَا تُقَبِّحُوا الْوُجْهَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ؛ روی را قبیح نگویید، زیرا که الله متعال آدم را بر صورت رحمن آفریده است».

این حدیث با چنین تفاوتی توسط محدثانی چون عبدالله بن احمد بن حنبل در کتابش «السننه» (حدیث ۴۹۸)، امام بیهقی در کتاب «الاسماء والصفات» (حدیث ۶۴۰) و دیگران روایت شده است؛ همین‌گونه شیخ الاسلام انصاری به روایت حدیثی از انس بن مالک، رضی الله عنه، برای اثبات عینین پرداخته که گفت، پیامبر، صلی الله علیه و سلم، فرمودند: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ حَدَرَ أَمْتُهُ الْأَعْوَرُ الْكَذَّابُ إِلَّا إِنَّهُ أَعْوَرُ وَإِنَّ رَبَّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ بِأَعْوَرٍ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ك ف ر / هیچ پیامبری نیست، مگر این که بدون شک امت خویش را از [دجال] یک چشم دروغ‌گوی، هشدار داده است. بدانید که او یک چشم است - و اما پروردگار

تان یک چشم نیست - بین دو چشم او [دجال] نوشته شده است: ک ف ر (انصاری، ۱۴۰۴: حدیث ۱۹).

بدین طریق خواجه انصار، عقیده خود را به اثبات بدون تأویل این صفات، اعلام داشته، از تأویل که روش شماری از متأخران است، دوری می جوید و عقیده دارد که الله متعال، بلاکیف، دارای صفات وجه و صورت و عینین است.

اثبات ید (دست) و اصابع (انگشتان)

دیگر از صفاتی که شیخ الاسلام انصاری برای پروردگار ثابت می داند، صفت ید و اصابع است. صفت «ید / دست» در قرآن کریم و احادیث نبوی بر الله متعال اطلاق شده و آمده است. هم چنان اطلاق «اصابع / انگشتان» در احادیث صحیح برای الله متعال آمده و اطلاق شده است. خواجه عبدالله انصاری، تحت سه عنوان «باب إثبات الیدین لله عز وجل» (۱۴۰۴: ۶۷)، «باب إثبات خلق آدم علیه السلام یدیه» (همان: ۶۹) و «باب خلق الله الفردوس یدیه» (همان: ۷۳) به روایت احادیث پرداخته که بیان گر اثبات «ید / دست» برای پروردگار متعال است. از جمله حدیث ابی سعید، رضی الله عنه، از پیامبر، صلی الله علیه و سلم، که فرمودند:

اَحْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مُوسَى أَنْتَ الَّذِي خَلَقْتَ اللَّهَ يَدِيهِ وَأَسْكَنْتَ جَنَّتَهُ / آدم و موسی علیهما السلام با هم احتجاج کردند. موسی به آدم گفت: تو کسی هستی که الله تو را به دست خویش آفرید و به بهشت خویش مسکن گزین ساخت (همان: حدیث ۲۲).

هم چنان حدیث انس بن مالک از پیامبر، صلی الله علیه و سلم، که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْفِرْدَوْسَ يَدِيهِ وَحَظَرَهَا عَلَى كُلِّ مُشْرِكٍ وَمُذْمِنٍ خَمْرٍ سَكِيرٍ / بدون شک الله عز وجل، فردوس را به دست خویش آفرید و آن را بر هر مشرک و شراب خوار دایمی و بسیار مست، حرام ساخته است (همان: حدیث ۲۳).

به همین گونه شیخ الاسلام انصاری به اثبات اصابع یا انگشتان برای پروردگار پرداخته است. وی در تحت عنوان «باب إثبات الأصابع لله عز وجل» (همان: ۷۵) حدیثی را از عایشه، رضی الله عنها، روایت کرده که محتوای آن بیان گر وجود اصابع برای پروردگار است؛ بدین گونه که چون پیامبر، صلی الله علیه و سلم، دعای «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» را زیاد بر زبان می آوردند، عایشه، رضی الله عنها، گفت، که یا رسول الله، من شما را می بینم که زیاد به این کلمات دعا می نمایید. فرمودند:

مَا مِنْ آدَمِيٍّ إِلَّا وَقَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبُعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا شَاءَ أَنْ يُقِيمَهُ أَقَامَهُ وَإِذَا شَاءَ أَنْ يُزَيِّعَهُ أَزَاعَهُ / هیچ آدمی وجود ندارد، مگر که دلش در میان دو انگشت از

انگشتان [اللّٰه] رحمن عزّ وجلّ است؛ هرگاه که بخواهد آن را راست گرداند، راست می گرداند و هرگاه بخواهد، منحرفش گرداند، منحرفش می سازد (همان: حدیث ۲۶).

حدیث اثبات اصابع برای اللّٰه متعال را سایر اهل حدیث، چون امام مسلم (بی تا: حدیث ۲۶۵۴)، ابن ماجه (بی تا: ۱۹۹)، امام احمد بن حنبل (۱۴۲۱: حدیث ۶۵۶۹) و دیگران با اندک تفاوتی در لفظ از پیامبر، صلی اللّٰه علیه و سلم، روایت نموده اند. تعدادی برای این حدیث، مدلول کنایی را در نظر گرفتند و گفتند که اصابع، کنایه از قدرت حق تعالی است؛ چنان که امام غزالی در *قو/عد/عقاید* (۱۴۰۵: ۱۲۷) و امام رازی در *اساس/التقدیس* (۱۴۱۵: ۶۹) بدان تصریح کرده است؛ اما شیخ الاسلام انصاری و عده یی دیگر از اهل حدیث مثل ابن خزیمه (۱۴۱۴: ۱۸۸) و دیگران، اصابع را به گونه حقیقی و بلاکیف برای اللّٰه متعال ثابت دانسته اند.

اثبات ضحک (خندیدن) برای خداوند

نصوص گرایی شیخ الاسلام انصاری و اتکای وی به ظواهر نصوص شرعی در حد نهایت است. یکی از مواردی که در احادیث نبوی آمده و خواجه انصار آن را برای اللّٰه متعال ثابت می داند، ضحک (خنده) برای وی است. وی در تحت عنوان «باب إثبات الضحک لله عزّ وجلّ» (۱۴۰۴: ۷۶) به روایت حدیثی از ابی هریره، رضی اللّٰه عنه، پرداخته که بیان گر چنین صفتی برای خداوند است. در آن حدیث، آمده که پیامبر، صلی اللّٰه علیه و سلم، فرمودند:

صَحَّكَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ رَجُلَيْنِ قَتَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ ثُمَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ / اللّٰه متعال به دو شخصی خنده می کند که یکی دیگری را می کشد، بعد از آن هر دو شان به بهشت داخل می شوند (همان: حدیث ۲۷).

این حدیث را سایر اهل حدیث، از جمله امام بخاری (۱۴۲۲: حدیث ۲۸۲۶) و امام مسلم (بی تا: حدیث ۱۸۹۰) با اندک تفاوتی در لفظ روایت کرده اند. ایشان حتا توضیح آن را نیز ارائه داشتند؛ بدین معنا که در ادامه حدیث از پیامبر، صلی اللّٰه علیه و سلم، پرسیده شد، که چه گونه یا رسول اللّٰه؟ در پاسخ فرمودند:

يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسْتَشْهَدُ، ثُمَّ يُتَوَّبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ، فَيَسْلَمُ، فَيُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسْتَشْهَدُ / این یکی در راه اللّٰه عزّ وجلّ می جنگد و شهید می شود؛ بعد از آن، اللّٰه توبه قاتل را نیز می پذیرد و پس در راه اللّٰه می جنگد و سپس شهید می شود (همان جا).

درباره این گونه نصوص، برخی گروه ها، راه تأویل را اختیار کردند؛ اما اهل سنت بدون تأویل، بلاکیف به مدلول حقیقی آن باور دارند (سجزی؛ ۱۴۲۳: ۲۶۸) و به کیفیت آن

مصروف نمی شوند. خواجه انصار نیز همین راه اهل سنت و محدثان را پیموده و به اثبات این صفات پرداخته است.

نتیجه گیری

از آن چه تا این جا گفته آمد، نتایج زیر به دست می آید:

- شیخ الاسلام انصاری معروف به پیرهرات، در عقاید خویش نصوص گرا بوده و این طرز عقیده را از سلف صالح، به ویژه از بزرگ مذهب حنبله، امام احمد بن حنبل به ارث برده بوده است؛

- خواجه عبدالله انصاری در باب صفات پروردگار متعال، از تأویل دوری می جسته و تأویل عقل گرایان را نادرست می شمرده است. او به مدلول نصوص شرعی به گونه حقیقی، اما بلاکیف عقیده داشته و همه صفاتی را که در کتاب و سنت برای پروردگار آمده قبول داشته است؛

- قبول بلاکیف صفات پروردگار را شیخ الاسلام انصاری از واجبات دین می شمرده و پوشیدن آن ها از امت اسلامی را گناه می دانسته است؛ به همین گونه، تعمق در کیفیت و چه گونه گی صفات و ذات حق را ناروا می شمرده است؛ یعنی به عقیده او باید در مظاهر قدرت حق تأمل شود و از تعمق در کیفیت ذات و صفات الله متعال، پرهیز نمود؛

- صفت استوا بر عرش، صفت غُلُو (فوقیت بر هر چیز) و نزول (فرود آمدن) به آسمان دنیا در آخر شب از مواردی است که میان دانش مندان، محل اختلاف بوده است. عده ای به تأویل این امور پرداخته اند؛ اما شیخ الاسلام انصاری، این صفات را بلاکیف برای الله متعال، مطابق نصوص شرعی و مدلول احادیث نبوی، ثابت می دانسته است؛

- انتساب صفت قدم (پای)، هروله (تیز رفتن)، وضع قدم بر کرسی، داشتن حد و داشتن جهات از اموری اند که شیخ الاسلام انصاری در الاربعون به اثبات بلاکیف آن ها برای پروردگار پرداخته است و نصوصی را ارائه داشته که بدین امور دلالت دارند. او در اموری از این ها مطابق سلف صالح (تابعین و اتباع تابعین) عقیده داشته و با متأخران تأویل گرا، مخالفت می ورزد؛ اما در اثبات حد و جهات، با بسیاری از اهل علم مخالفت داشته و این امور را برای حق تعالی (بلاکیف) ثابت دانسته است؛

- خواجه عبدالله انصاری به اثبات دیدار پروردگار در قیامت و در بهشت برای مؤمنان عقیده دارد. وی در این امر، هم نظر با جمهور اهل سنت است و با معتزله و سایر گروه ها مخالفت ورزیده است. وی هم چنان در باب دیدار پروردگار در دنیا برای پیامبر ما، صلی الله

علیه و سلم، که امری اختلافی است، با رأی ابن عباس، رضی الله عنه، و شماری از بزرگان دین از جمله امام احمد بن حنبل، رَحِمَهُ اللهُ، موافق است و این امر را ثابت می‌داند. این در حالی است که بیش تر اهل تحقیق از دورۀ صحابه تا اکنون، این دیدگاه را نمی‌پذیرند و بر این نظراند که پیام‌بر، صلی الله علیه و سلم، حق تعالی را به چشم خویش ندیده‌اند؛

- اثبات وجه و صورت و عینین (دو چشم)، اثبات دست و اصابع (انگشتان) برای پروردگار و نیز اثبات صفت ضحک (خندیدن) از مواردی‌اند که شیخ الاسلام انصاری در *الاربعون* به آن‌ها تماس گرفته و به بیان و اثبات بلاکیف آن‌ها پرداخته است. وی برخلاف متأخران تأویل‌گرا، این امور و صفات را برای پروردگار متعال، ثابت می‌داند و این امور را صفات بلاکیف و حقیقی الله، جلّ جلاله، می‌شناسد؛

- به‌طور کلی، دیدگاه‌های عقیدتی شیخ الاسلام انصاری دربارهٔ صفات پروردگار، دو ویژه‌گی تکیه به مدلول حقیقی نصوص و دوری از هرگونه تأویل را با خود دارد و در این مسیر با قاطعیت و بدون هیچ مجامله‌یی به بیان عقاید خویش پرداخته است.

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.

۲. ابن بطلال، ابو الحسن علی بن خلف بن عبدالملک. (۱۴۲۳هـ - ۲۰۰۳م). **شرح صحیح البخاری لابن بطلال**. تحقیق: أبوتیمیم یاسر بن إبراهيم. چاپ دوم. سعودی-ریاض: مکتبه‌الرشد.

۳. ابن حنبل، أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیبانی. (۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۱م). **مسند الإمام أحمد بن حنبل**. محقق: شعيب الأرناؤوط - عادل مرشد، وآخرون، إشراف: د. عبدالله بن عبدالمحسن التركي. بیروت: مؤسسه‌الرساله.

۴. ابن خزیمه، أبوبکر محمد بن إسحاق بن خزیمه بن المغیره بن صالح بن بکر السلمي النیسابوری. (۱۴۱۴هـ - ۱۹۹۴م). **کتاب التوحید وإثبات صفات الرب عز وجل**. تحقیق: عبدالعزيز بن إبراهيم الشهوان. چاپ پنجم. سعودی - ریاض: مکتبه‌الرشد.

۵. ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن یزید القزوينی. (بی‌تا). **سنن ابن ماجه**. تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار إحياء الكتب العربیة - فیصل عیسی البابی الحلبي.

۶. ابن مبارک، أبو عبدالرحمن عبدالله بن المبارک بن واضح الحنظلی، التركي المروزی. (بی‌تا). **الزهد والرقائق لابن المبارك**. تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۷. ابو اسحاق، ابراهیم بن اسحاق الحرّبی. (۱۴۰۵). **غریب الحديث**. تحقیق: سلیمان ابراهیم محمد العاید. چاپ اول. مکه المکرّمه: جامعه أم القرى.

۸. ابوالشیخ اصفهانی، أبو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان الانصاری. (۱۴۰۸). **العظمة**. تحقیق: رضاء الله بن محمد إدريس المبارکفوری. چاپ اول. ریاض: دار العاصمه.

۹. ابویعلی، أحمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی، الموصلی. (1404-1984). **مسندأبی یعلی**. تحقیق: حسین سلیم أسد. چاپ اول. دمشق: دار المأمون للتراث.

۱۰. ابو حنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه. (۱۴۱۹ - ۱۹۹۹). **الفقه الاکبر**. تدوین و تحقیق: محمد بن عبد الرحمن الخمیس. چاپ اول. امارات عربیه: مکتبه الفرقان.

۱۱. أجرّی البغدادی، أبوبکر محمد بن الحسین بن عبد الله. (۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹م). **الشریعة**. تحقیق: عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی. چاپ دوم. ریاض - سعودی: دارالوطن.

۱۲. اذرعی، صدر الدین محمد بن علاءالدین علی بن محمد ابن أبی العز الحنفی. (۱۴۱۸). شرح العقيدة الطحاویة. تحقیق: أحمد شاکر. چاپ اول. مدینة منوره: وزارة الشؤون الإسلامية، والأوقاف والدعوة والإرشاد.
۱۳. الازهری الهروی، أبو منصور محمد بن أحمد. (۲۰۰۱م). تهذیب اللغة. تحقیق محمد عوض مرعب. چاپ اول. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۴. اسماعیلی جرجانی، أبوبکر أحمد بن إبراهيم بن إسماعیل بن العباس بن مرداس. (۱۴۱۲هـ). اعتقاد أئمة الحديث. تحقیق محمد بن عبد الرحمن الخمیس. چاپ اول. ریاض: دارالعاصمة.
۱۵. انصاری، خواجه عبدالله. (۱۴۰۴هـ.ق). الأربعون فی دلائل التوحید. چاپ اول. تحقیق: علی بن محمد بن ناصر الفقیهی. سعودی: المدینة المنورة.
۱۶. بخاری، أبو عبدالله محمد بن إسماعیل بن إبراهيم بن المغيرة. (۱۴۲۲هـ). صحیح البخاری. تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر. چاپ اول. ناشر: دار طوق النجاة.
۱۷. بیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسين بن علی بن موسى الخُسْرُو جردی الخراسانی. (۱۴۱۳هـ-۱۹۹۳). الأسماء والصفات للبيهقي. تحقیق: تخريج أحاديث و تعليق: عبدالله بن محمد الحاشدی. با مقدمه شیخ مقبل بن هادی الوادعی. چاپ اول. جدة- المملكة العربية السعودية: مكتبة السوادی.
۱۸. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله. (۱۴۰۱هـ - ۱۹۸۱م). شرح المقاصد فی علم الکلام. چاپ اول. پاکستان: دار المعارف النعمانية.
۱۹. ذهبی، شمس الدین أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَاز. (۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۳م). العرش. تحقیق: محمد بن خلیفه بن علی التیمی. چاپ دوم. مدینة المنورة: عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية.
۲۰. رازی، أبو عبدالله فخرالدین محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التیمی. (۱۴۱۵هـ - ۱۹۹۵م). اساس التقديس فی علم الکلام. چاپ نخست. بیروت: مؤسسه الكتب الثقافية.
۲۱. سجزی، ابو نصر عبیدالله بن سعید بن حاتم السجزی الوائلی البکری. (۱۴۲۳هـ - ۲۰۰۲). رسالة السجزي إلى أهل زبيد في الرد على من انكر الحرف والصوت. تحقیق:

- محمد باکریم باعبدالله، چاپ دوم، المدینة المنورة، المملكة العربية السعودية؛ عمادة البحث العلمی بالجامعة الإسلامية.
۲۲. شهرستانی، أبو الفتح محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد. (بی تا). الملل والنحل. ناشر: مؤسسه الحلبي.
۲۳. شیبانی، عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیبانی. (۱۴۰۶هـ). السنة. تحقیق: محمد سعید سالم القحطانی. چاپ اول. دمام: دار ابن القيم.
۲۴. ضبی، أبو عبدالرحمن محمد بن فضیل بن غزوان بن جریر. (۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۹). الدعاء. تحقیق: عبد العزيز بن سليمان بن إبراهيم البعیمی. چاپ اول. ریاض: مکتبه الرشد.
۲۵. طحاوی، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه بن عبدالمک بن سلمه الازدی الحجری المصری. (۱۴۱۴). العقیده الطحاویة. با شرح و تعلیق محمد ناصرالدین الألبانی. چاپ دوم. بیروت: المکتب الإسلامی.
۲۶. غزالی طوسی، أبو حامد محمد بن محمد. (۱۴۰۵هـ - ۱۹۸۵م). قواعد العقائد. تحقیق: موسی محمد علی. چاپ دوم. لبنان: عالم الكتب.
۲۷. غزنوی، جمال الدین أحمد بن محمد بن سعید حنفی. (۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸). کتاب أصول الدین. تحقیق: عمر وفیق الداعوق. چاپ اول. بیروت - لبنان: دار البشائر الإسلامیة.
۲۸. فوزان، صالح بن فوزان بن عبد الله. (بی تا). التعليقات المختصرة على متن العقيدة الطحاوية. ناشر: دار العاصمة للنشر والتوزيع.
۲۹. قاضی عیاض، أبو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرو بن الیحصبی السبتي. (۱۴۰۷). الشفا بتعريف حقوق المصطفى. چاپ دوم. عمان: دار الفیحاء. قام المحققون بشرح الغریب وحذف الأسانید.
۳۰. متولی، أبو سعد عبدالرحمن بن مأمون النیسابوری. (۱۹۸۶). المغنی للإمام المتولی. تحقیق و تقدیم: ماری برنان، قاهره: المعهد الفرنسي للآثار الشرقيه.
۳۱. مسلم، أبو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری نیشاپوری. (بی تا). صحیح مسلم. المسند الصحیح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم. المحقق: محمد فؤاد عبدالباقي. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۲. نووی، أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف. (۱۳۹۲). المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج. چاپ دوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.